

جایی که خرچنگ‌ها آواز می‌خوانند

(رمان)

دیلیا اوئینز

ترجمه: آرت میس مسعودی



فهرست مطالب

۹	بخش اول: مرداب
۱۰	مقدمه
۱۲	۱- مادر
۲۲	۲- جودی
۳۶	۳- چیس
۴۲	۴- مدرسه
۵۵	۵- تحقیقات
۶۱	۶- یک قایق و یک پسر
۷۶	۷- فصل ماهیگیری
۸۹	۸- داده‌های نفی‌کننده
۹۴	۹- جامپین
۱۰۵	۱۰- فقط ساقه‌های علف در برابر باد
۱۰۷	۱۱- گونی‌های پر
۱۱۳	۱۲- پول و بلغور
۱۲۴	۱۳- پرها
۱۳۳	۱۴- الیاف قرمز
۱۳۵	۱۵- بازی

۱۴۳	۱۶ - خواندن
۱۵۶	۱۷ - آغاز مرحله‌ای جدید
۱۷۴	۱۸ - قایق سفید
۱۸۸	۱۹ - یک خبری هست
۱۹۱	۲۰ - ۴ ژوئیه
۱۹۳	۲۱ - کوپ
	بخش دوم: باتلاق
۱۹۷	۲۲ - همان مکان
۱۹۹	۲۳ - صدف
۲۰۸	۲۴ - برج آتش‌بانی
۲۱۵	۲۵ - دیدار با پتی لاور
۲۲۴	۲۶ - قایقی در خشکی
۲۳۲	۲۷ - جاده‌ی هاگ ماونتین
۲۴۸	۲۸ - صباد میگو
۲۶۶	۲۹ - جلبک دریایی
۲۷۰	۳۰ - تندآب
۲۸۲	۳۱ - یک کتاب
۲۹۲	۳۲ - غیبت هنگام وقوع جرم
۲۹۹	۳۳ - جای زخم
۳۲۱	۳۴ - بازرسی کلبه
۳۲۵	۳۵ - قطب‌نما
۳۲۹	۳۶ - تله گذاشتن برای یک روباه

۳۳۳	۳۷ - کوسه‌های خاکستری
۳۳۶	۳۸ - ساندى جاستیس
۳۴۷	۳۹ - برخورد اتفاقی با چیس
۳۵۱	۴۰ - سایپرس کوو
۳۵۶	۴۱ - گلّه‌ی کوچک
۳۶۲	۴۲ - یک سلول
۳۶۶	۴۳ - میکروسکوپ
۳۷۵	۴۴ - هم سلولی
۳۸۶	۴۵ - کلاه قرمز
۳۹۵	۴۶ - سلطان جهان
۳۹۹	۴۷ - کارشناس
۴۰۶	۴۸ - یک سفر
۴۱۰	۴۹ - چهره و لباس مبدل
۴۱۴	۵۰ - دفترچه
۴۱۹	۵۱ - ماه رنگ‌پریده
۴۲۴	۵۲ - مثل تری ماونتینز
۴۴۲	۵۳ - حلقه‌ی گمشده
۴۴۸	۵۴ - برعکس
۴۵۷	۵۵ - گل‌های علف
۴۶۵	۵۶ - حواصیل شب
۴۷۰	۵۷ - کرم شب‌تاب
۴۸۳	درباره‌ی نویسنده

باتلاق همه چیز را در مورد مرگ می‌داند و آن را لزوماً حادثه‌ای غم‌بار و قطعاً، یک گناه به شمار نمی‌آورد. اما امروز صبح، دو پسر بچه با دو چرخه‌هایشان از روستا به سمت برج آتش‌بانی قدیمی آمدند و از سومین پیچ پله‌های برج، کاپشن جین او را تشخیص دادند.

مقدمه

۱۹۶۹

مرداب مانند باتلاق نیست. مرداب، مکان روشنی است که در آبش که تا آسمان جاری است، گیاه می‌روید. جایی است که آبراه‌های آرام آن، خورشید درخشان را با خودشان به دریا می‌برند و پرنندگان پادرازش با وقاری غیرمنتظره، طوری که گویی برای پرواز ساخته نشده‌اند، با وجود هیاهوی هزاران غاز برفی سرخوشند.

همچنین، در مرداب، گل‌ولای واقعی فرورونده، به زمین‌های کم‌عمق پوشیده از خزه که در دل جنگل‌های مرطوب پنهان شده‌اند، منتهی می‌شود. آب باتلاق تیره و راکد است، چرا که نور را در گلوی گل‌آلودش فرو داده است. در این کنج خلوت، حتی جانوران شبگرد نیز روزخیز هستند. البته، اینجا هم صدا هست اما باتلاق در مقایسه با مرداب ساکت‌تر است چرا که فساد، عملی سلولی است. زندگی فاسد می‌شود و بوی تعفن می‌گیرد و به چیزی نامطبوع و بی‌مصرف تبدیل می‌شود. به این ترتیب، غوطه‌وری اندوه‌بار مرگ، زندگی می‌آفریند.

بامداد ۱۳۰ اکتبر ۱۹۶۹، جسد چیس اندروز^۱ در باتلاق افتاد. در شرایط عادی، باتلاق، آن را در سکوت، جذب و برای همیشه پنهان می‌کرد. یک

1. Chase Andrews